



۲۰۱۸/۰۳/۰۲



م. اسحاق نگارگر

تخلیی از اژدهای خودی

کتاب ماندگار پوئند بهاء الدین مجروح



قسمت پنجم

سرمنزل آزادی

دفتر چهارم اژدهای خودی "سرمنزل آزادی" نام دارد و استاد هنگامی که تازه به پاکستان می رسد هنوز تنظیم ها بسیار قوت نگرفته اند و نوعی جنبش خودجوش آزادی طلبی و پیکار بر ضد اشغالگران شوروی و رژیم دست نشانده آن در میان جوانان شور و ولوله افکنده است و بسیاری از جوانان بدون تجربه کافی نظامی رهسپار جبهه می شوند و استاد این مرحله را "شهرستان بامدادان خودی می خواند. او در دفتر سوم گفته بود:

« . . . و رهگذر نیمه شب، سرانجام از ویرانه "شهر خموشان" بیرون رفت و نیمه شبی، راه بیابان را در پیش گرفت. شب همه شب راه پیمود و سحرگاهان به سرزمین سبز و آباد و خندان آزادی رسید. وقتی باشنده ای از باشندگان آن دیار را دید، از او پرسید:

"ای دوست بگو، این مقام را نام چیست و آن مرد آزاده، به نرمی و جبین گشاده در پاسخ گفت:"

ای رهنورد! این جا را نام "شهرستان بامدادان خودی" است. از شنیدن این سخن لبخندی چهره رهگذر را روشن ساخت؛ زیرا دریافت که نخستین بار پیش از رسیدن اژدها به منزل رسیده است و رهگذر نیمه شب، در آن سرزمین سرسبز و خندان زنده دلان جستان و خیزان به هر سو به گشت و گذار پرداخت. می خندید و می رقصید و مردم با وی می خندیدند و می رقصیدند. قصه ها می گفت و داستان ها می سرود و مردم به گوش دل ها می شنیدند و کسی نمی گفت که او مجنون است."»

اما این وضع دیر نمی باید و استاد ملتفت می شود که بر این جامعه دکتاتوری چون ضیاء الحق بر مسند قدرت تکیه زده است و مردم به ریا و دروغ سخت خو گرفته اند و آن میزبان اژدها پرست ناگزیر در میان مهمانان خویش کیش اژدها پرستی را رواج می دهد.

آری استاد زود می بیند که . . . "از میان شهریان مرد خشن و تنومندی نیز به گفتار آمد. جوانان بسیاری دور او حلقه می زدند و به سخنان او گوش فرا می دادند و آن مرد تنومند، به آواز دُرُشت و زشت به آنها چنین می گفت:

"ای جوانان دلیر!

بدانید که شهرستان ما زیباترین و بزرگترین شهر جهان است (در این جا منظور از شهرستان همان ایدیولوژی یا شیوه دید است. نگارگر) و اما میهن ما گرچه در معنی بزرگ است ولی در واقعیت کوچک است و آن معنای بزرگ در این قالب کوچک نمی گنجد و نیز بدانید که در دور و پیش سرزمین زیبای ما مردمانی ساکن استند که هنوز از حالت وحشت و بربریت بیرون نیامده اند و اکنون آماده می گردند تا بر بلاد سرسبز و آباد ما دست یابند، ثروت های ما را به تاراج برند، مردان ما را به قتل برسانند و زنان و کودکان ما را به اسارت درآورند." در همین مرحله بود که برخی از گرفتاران پنجه او هام خواب می دیدند که بیرق عدالت عمر (رض) را در قلب مسکو و واشنگتن به اهتزاز می آورند. دیگر سخن از آزادی کشور از چنگال شوروی به شعار انقلاب جهانی اسلام بدل شده بود. (نگارگر) خلاصه که فرمانروا آغاز عصر جدیدی را اعلام و نام "شهرستان بامدادان خودی" به "شهرستان شامگاهان بی

خودی" بدل می شود. شهر پهناور با باشندگان آن در گردابِ ظلمانیی شبِ بی نامی اندک فرو می رود و به کُلی نابود می گردد. رهگذر نیمه شب میدان شهر را ترک می گوید و به کنج ویرانه خود پناه می برد".

و ما هم برای امروز رهگذر نیمه شب را در کنج ویرانه اش رها می کنیم و در فرصتی مناسب باز به سراغش می رویم و بقیه ماجرا را دنبال می کنیم و می بینیم که جوانان سرشار از دلاوری و شهامت به تدریج و گام به گام به ازدها پرستان بسیار مخلص استحاله می کنند و شام تاریک ازدها پرستی را بر خود و دیار خود مسلط می سازند.

تا آن فرصت خداوند یکتا نگاهدار تان. م. اسحاق نگارگر (۲۵ فروری ۲۰۱۴)

پایان قسمت پنجم

ادامه دارد

قسمت اول، دوم، سوم و چهارم این مطلب عالی را با فشار بر لینک های آتی مطالعه فرمائید:

قسمت اول:

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/l_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi_۱.pdf

قسمت دوم:

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/l_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi_۲.pdf

قسمت سوم:

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/l_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi_b_madjrouh_۳.pdf

قسمت چهارم:

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/l_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi_b_madjrouh_۴.pdf